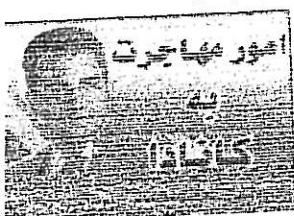


جستجو

جستجوی ترکیبی

مهاجرت به کنادا



کنادا ???

تک نسخه قابل چاپ

پیشنهاد پایه یک نوشت

با امیر فرشاد ابراهیمی در مخفیگاه

ساختمان ۱۶۰۰ این نامی بود که برای خانه‌ای در شمال تهران در نظر گرفته شده بود، البته بیشتر با نام "باتوق" می‌خواندند، سعید امامی (برادر اسلامی)، مهرداد عالیخانی (سید صادق) احمد قبه (حاج کمیل) و مصطفی یور محمدی همیشه پایی ثابت باتوق بودند. چیزی قریب به شش ماهی می‌شد که شیخ احمد جنتی به عنوان نماینده ولی فقیه و رئیس ستاد امر به معروف و نوی از منکر هرا برای بررسی وضعیت فرهنگی به ایشان

معرفی نموده بودند. در آن زمان سعید امامی معاون بررسی وزارت اطلاعات بود و کار من خواندن کتابهای تازه منتشره و مطبوعات بود و هر جایی طبق اشتباهی که برایم ترسیم نموده بودند اشکال و انحرافی میدیدم زیرش خط میکشیدم و اشاره ای مینوشتتم که مثلا در این داستان که در فلان مجله به چاپ رسیده چکمه یوشان منظورش بسیجیان و رزمندگان است و... . قرار بر این بود که در آن ساختمان که مشغول به کار شده

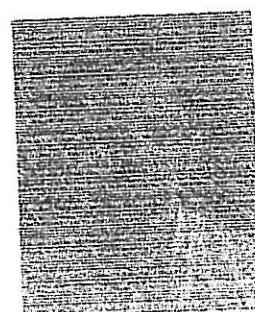
بودم فقط "کار بررسی فرهنگی"! شود که یک روز دیدم یاترولی وارد ساختمان شدم و مأموران مردی را پیاده کردند و با چشم بند به زیرزمین ساختمان برداشتند. شب که سیدصادق آمد موضوع را با وی در میان گذاشتمن او گفت: "طمینن باش که دیگر این موضوع تکرار نخواهد شد. چون نمیخواستیم او را به زندان ببریم اینجا آورده ایم آن هم فقط برای ارشاد!

او را یک ماهی در زیرزمین نگهداری میکردند، اما نه برای ارشاد که ظاهرا زیر شکنجه بود چرا که اکثر اوقات هواکیش زیرزمین را روشن میکردند که صدای زیادی داشت و ناله و فریاد همواره در

یس این صداها گم میشد و هر بار که من میگفتم این چه وضعیتی است و عده میدادند که تمام میشود، تمام میشود... نا شبی که وی را آوردند طبقه بالا گرفتن مصاحبه تصویری در حضور آقای مصطفی یور محمدی که تیم تصویربرداری را به همراه آورده بود. در همان نگاه اول شناختمش. خبر مفقود شدنش را در روزنامه‌ها خوانده بودم و فهمیدم که کاری و رای بررسی وضعیت فرهنگی مطبوعاتی در این ساختمان انجام میشود. مصاحبه اش که تمام شد دوباره برداش به زیرزمین. در

امیر فرشاد ابراهیمی

محسنی ازه ای: پیروز
دوانی را بکشد، با
مسئولیت من!



همین اثنا بود که سعید امامی آمد، تنها نبود، محسنی و سید ضیاء هم همراهیش بودند. آدم مطالب آماده "صبح" (1) را به وی نشان دهم که گفت باشد برای بعد الان کلافه ام، گفتم؛ حاجی مگه قرار نبود این ماجرا تمام شود؟ گفت؛ امشب، امشب آین قصه تمام میشود.

داشتند سوار ماشینش میکردند که من باید میرفتم و ساعاتی از شب گذشته بود.

ساختمان را ترک کردم و این آخرین باری بود که به آن ساختمان میرفتم، فردایش نزد شیخ احمد جنتی رفتم و به واسطه اینکه کارهای ستاد و حزب الله زیاد شده است عنز خواستم و از وی خواستم فرد دیگری را به ایشان برای بررسی مطبوعات معرفی کند که دیگر هرگز فرصت آین کار میسر نشد.

زمان گذشت و گذشت. دو ماه بعد فاجعه قتلای زنجیره ای اتفاق افتاد و آن یاتوق هم بر جیده شد. اخبار و اوراق بازجویی های سعید امامی جسته و گریخته به بیرون هم درز میکرد، سعید امامی پیرامون حوادث آن شب در بازجوییها 970 صفحه ای اش که در 18 جلد توسط کمیته منصوب ریاست جمهوری و سازمان قضایی نیروهای مسلح (علی رییعی، نیازی، سرمدی) ضبط شده است، خود چنین میگوید: (2)

"مدت‌ها بود که حکم بازداشت و دستگیری پیروز دوانی را از قوه قضائیه درخواست نموده بودیم، برابر گزارش اداره کل اطلاعات مجتمع فرهنگی وی فعالیتوای تحریبی زیادی را در یوشش کانون نویسنده‌گان و دیگر گروههای به ظاهر فرهنگی انجام میداد و ارتباط گستردۀ ای هم با رادیوها و عوامل ضدانقلاب خارج از کشور داشت، منتها به دلیل حساسیتهای رایج پیرامون این قبیل افراد و شرایط عمومی کشور با آن موافقت نمیشد. تا آنکه یک روز در دیداری که با حاج آقا محسنی ازه ای داشتم موضوع را سخفا با ایشان در میان گذاشتمن و وی پیشنهاد کرد خودتان عمل کنید و از وی مصاحبه تصویری بگیرید بعده مستند به آن مصاحبه اعلام جرم کنید تا حکم بازداشتیش صادر شود. قبول کردم و فردایش جریان این توافق را به سیدصادق که معاون عملیاتی ما بود گفتم، وی را بازداشت کردند. مدتی در یکی از خانه‌های امن حوزه مشاوران بود تا اینکه برای مصاحبه آماده شد، مصاحبه از ایشان که گرفته شد موضوع را به اطلاع حاج آقا دری رساندیم، ایشان گفت حکمیش را که گرفتید تحويل اطلاعات نیروی انتظامی بدھیدش، بازداشتگاه خودمان نبریدش، موضوع گم شدن وی جنجال به با کرده بود و علی الظاهر آقا هم کمی احتیاط میکرد. با حاج آقا محسنی احتمل تماس بگیرم نتوانستم بیدایش کنم، به تیم گفتم ایشان را آماده اعزام بکنند و بالاخره توائstem همان شب حاج آقا [محسن ازه ای] را در منزلشان ببینم، موضوع را به ایشان گفتم که گفتن لازم نیست تحويل نیروی انتظامی بدھید، حکم افسادش صادر شده، تمامش کنیدا حتی واضحت هم گفتن که با مستولیت من بکشیدش، اینجا بود که بندۀ هم به سید صادق گفتم که به تیم بگویید، من خودم به واسطه مشکلی که در مقابل دفتر حفاظت منافع مصر اتفاق افتاده بود رفتم آنجا و تیم حکم را در همان ساختمان اجرا نموده بود آن شب . . ."

(صص 462-461 از جلد 17 بازجویی های سعید امامی) بعدها که از قضای روزگار من و مجرداد عالیخانی (وی به واسطه قتل‌های زنجیره ای و من به واسطه آن نوار افشاگری) به زندان افتادیم در بازداشتگاه 66 سیاه برایم فاش ساخت که وی را در همانجا به قتل رسانده اند و در باعچه همان ساختمان دفنش کرده اند.

از زندان که آزاد شدم یک بار در سخنرانی ای در دانشگاه علوم پزشکی تهران اعلام کردم که پیروز دوانی با حکم محسنی ازه ای به قتل رسیده است، چرا به این مسئله رسیدگی نمیشود؟ آقای محسنی ازه ای هم در مصاحبه با خبرگزاری ایرنا موضوع را تکذیب کرد و اعلام کرد که این مطلب هم از مطالب کذب فرشاد ابراهیمی است، ایشان را دعوت به مناظره کردم که البته هیچ پاسخی نیامد تا اینکه از سوی آقای علی ریمعی برایم پیغام آمد که بروم نزدش وقتی رفتم دفتر ایشان گفتند که موضوع پیروز دوانی بیچیده تر از این حرف‌هast و تو هم به اندازه کافی مشکل برای خودت داری، بایت را از این ماجرا بکش بیرون که خیلی خطر دارد!

و من هم رهایش کردم تا به امروز که برخود فرض دانستم آن را فاش کنم.

۱. یکی از بولتنهای هفتگی معاونت بررسی بود که کار تعیه آن برای مدتی بر عهده من بود.
 ۲. برگهایی از این اوراق بازجویی توسط یکی از دوستانم از درون سازمان قضایی نیروهای مسلح به دست من رسیده است که بیشتر گوشه هایی دیگر از آن را نیز در مقاله "لیلاج بازنده" آورده بودم
-

چماق، چاقو، سرب داغ «کشتمانی برای تمام فضول!»

پرده اول: بازگشت دایناسورها سال 1377 هنگامی که یکسال از «فاجعه دوم خرداد» به قول آیت الله خزعلی میگذشت، لایه های خشونت طلب در حالی از شوک اعتراض بیست میلیونی خارج شدند که دست به تشکیل هسته های خشونت در برابر اصلاحات زدند و هیچ ابایی نم نداشتند تا در مطبوعات و تربیزهای ایشان خبر ایجاد «جهمه مقاومت انقلاب اسلامی» را در برابر «جهمه دوم خرداد» بدھند.

نبض سیاست یول است و یول هم همیشه در بازار و بازار هم در ایران در دست کسانی است که از آنها به نام خشک مغز و محافظه کار یاد میشود. در همان زمان بود که کار به تدریج از حملات زبانی و مقالات فحش واره به درگیری و ضرب و شتم مخالفان انجامید...

اسلحه ها و چاقوها و پنجه بکس ها کم کم از زیر اورکت ها بیدا شد، تجمعات دانشجویی و رفرمیستها به ضرب گاز اشک آور و چماق و تیر هوایی از هم پاشیده شد و مطبوعات و احزاب هم که یا دفاترشنان با یقه سیاه ها به آتش کشیده شد و یا با یقه سفیدهایشان در قوه قضاییه در محاق توقيف و زندان درآمدند.